

داستان جوجی خان بن چینگیزخان و آن بر سه قسم است

قسم اول

در تقریر نسب او و ذکر خواتین و پسران و پسرزادگان او
که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت او و جدول شعب
فرزندان و فرزندزادگان او.

۵

قسم دوم

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و
خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس او و ذکر یایلاق و
قشلاق او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که میسر شده و مقدار
زمان دولت او.

۱۰

قسم سوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات متفرق و
مثلها و بیلگها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده از آنچه در دو
قسم سابق داخل نگشته و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هر کس
معلوم شده.

۱۵

قسم اول در تقریر نسب جوچی خان و ذکر خواتین و
پسران و پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده‌اند
و صورت او و جدول شعب فرزندان و فرزندزادگان

جوچی خان مهتر تمامت فرزندان چینگگیزخان بود مگر يك
خواهر قوچین بیکی نام که از او مهتر بود و از خاتون بزرگتر به وجود ۵
آمده بود، بُورته قوچین، دختر دئی نویان از قوم قنقیرات که مادر
چهار پسر و پنج دختر بود. در اوایل حال چینگگیزخان که هنوز
مآثر جهانداری او بر صفحات اوراق روزگار ظاهر نگشته بود،
خاتونش بُورته قوچین مذکور به جوچی خان حامله شد؛ و در آن چند
گاه قوم میزگیت فرصت یافته‌اند و خانه چینگگیزخان را غارت ۱۰
کرده‌اند و خاتونش را که حامله بود برده؛ و آن قوم هرچند پیش
از آن بیشتر با اوئنگ خان پادشاه کرایت دشمن و معاند بودند. در
آن وقت میان ایشان صلح بود، بدان سبب بُورته قوچین را پیش
اوئنگ خان فرستادند؛ و چون او با پدر چینگگیزخان آنده بود و
چینگگیزخان را نیز فرزند می‌خوانده، او را عزیز و مکرم داشت ۱۵
و به راه عروسان او را منصب و مرتبه داد و از نظایر اغیار و
نامحرم مصون [داشت]؛ و جهت آنکه بغایت پاکیزه و بسا کفایت
بوده امزای اوئنگ خان با یکدیگر می‌گفته‌اند که چرا اوئنگ خان
بُورته قوچین را نمی‌ستاند. او گفته است که به مرتبه عروس من
۲۰ است. و نزد ما امانت؛ به نظر خیانت در وی نگاه کردن طریقه

مرّوت نباشد.

- چینگگیزخان چون بر آن حال وقوف یافت امیری را از جمله
 اُونْگقوت از اقوام جَلایر سَبَا نام که جد سَرَتاق نُویان بود (که در
 ایام طفولیت اَرغون خان به حکم یَزلیغ آباقاخان که امیر اُزْدو بود و
 بر خراسان و مازندران حاکم به استدعا و طلب بُورته فوجین نزدیک
 اُونْگقوت خان فرستاد. اُونْگقوت خان او را مراعات و مراقبت نموده
 با سَبَا بهم روانه گردانید. در راه ناگاه [از او] پسری در وجود
 آمد بدان سبب او را جُوچی نام کردند، و چون راه مخوف بود و
 مجال مقام نه و ساختن گهواره متعذّر، سَبَا قدری آرد خمیر نرم
 بساخت و کسودک را در آن پیچیده در دامن خود گرفت تا آزرده
 نشود، و او را به آزرَم آورد و به خدمت چینگگیزخان رسانید.
 و چون بزرگ شد همواره مصاحب و ملازم پدر می بود و در
 سَرّا و سَرّا معاون، لکن دایم میان او و برادرانش چَقَتائی و اُوگِتائی / 312
 عناد و لجاج و ناموافقی بوده و بواسطه... و میان او و تُولوئی
 خان و اُزوغ او از جانبین طریقه اتحاد و مصافات مسلوك بوده،
 و ایشان نیز هرگز طمن نزده اند و او را صحیح [نسب] دانسته اند.
 و چینگگیزخان در سن کودکی و اوایل جوانی جهت او برادرزاده
 اُونْگقوت خان دختر جاگمبُو را خواسته بود نام او بِيگتوتمپش فوجین
 خواهر اَبَقه بیکی خاتون چینگگیزخان و سُوَرَققَتنی بیکی خاتون
 تُولوئی خان و خاتون بزرگتر جُوچی خان او بوده، و غیر از او
 خواتین و قُمای بسیار داشته، و از ایشان فرزندان بسیار آورده،
 چنانکه راویان معتمد القول می گویند که او را قریب چهل پسر
 بوده، و فرزندانِ زادگان بی شمار از ایشان منشعب گشته اند، لکن به
 سبب بعد مسافت و آنکه صاحب وقوفی یافت نشد تمامی انساب
 ایشان معلوم و محقق نگشت، اما آنچه از پسران و پسرزادگان او
 ۲۵

معروف و مشهوراند بر سبیل تفصیل مشروح نبشته می شود.

ذکر پسران جوجی خان و پسرزادگان او که تا غایت وقت متولد گشته اند

پسر اول: اُوزده؛ پسر دوم: باآتو؛ پسر سوم: یزککه؛ پسر
۵ چهارم: یزککه چار؛ پسر پنجم: شبآن؛ پسر ششم: تانگقوت؛ پسر
هفتم: بوال؛ پسر هشتم: چیلأوقون؛ پسر نهم: شینگفور؛ پسردهم:
چیمبائی؛ پسر یازدهم: محمد؛ پسر دوازدهم: اودور؛ پسر سیزدهم:
توقای تیمور؛ پسر چهاردهم: شینگگوم.

این زمان آغاز کنیم و یک یک را از این پسران هم بر این ولا
۱۰ و ترتیب که نوشته شد ذکر می کنیم و نوادگان ایشان را به شرح و
تفصیل می نویسیم.

پسر اول جوجی خان: اُوزده

از خاتون بزرگ او سرتاق نام از قوم قونقرات در وجود آمده
و در زمان پدر و بعد از او بغایت معظم و معتبر بوده؛ و اگرچه
۱۵ قایم مقام جوجی پسر دوم باتو بود و در یزلیفها که مونگکه قآن
جهت احکام و یاسا نوشته نام اُوزده مقدم داشته، و اُوزده به
پادشاهی باآتو راضی بوده و اجلاس او به جای پدر او کرده، و از
لشکرهای جوجی خان یک نیمه او داشته و یک نیمه باتو؛ و او با
لشکر و چهار برادر: اودور، توقای تیمور، شینگفور [شینگگوم]
۲۰ دست چپ لشکر شده، و ایشان را تا غایت وقت شهزادگان دست
چپ می گویند، و این زمان نیز اُوروغ ایشان با اُوروغ [اُوزده]

بهم می‌باشند و یوزت او و از آن برادران و لشکرهای ایشان در جانب یسار به حدود... است، و فرزندان و اولوس او برقرار آنجا می‌باشند؛ و از ابتدای حال باز هرگز اتفاق نیفتاد که از اوزوغ اوزده کسانی که قایم مقام او شده‌اند پیش خانان اوزوغ باتو روند؛ چه از همدیگر دوراند و نیز به استقلال پادشاه اولوس ۵ خویش؛ لیکن عادت ایشان چنان بوده که پادشاه و حاکم خود کسانی را دانند که قایم مقام باتو باشند و نام ایشان بر بالای یزلیغهای خود نویسند.

و بایان پسر قونچی که در این عهد پادشاه اولوس اوزده است به سبب آنکه عمزاده او گوئلک با وی مخالفت کرد از او هراسان ۱۰ گشته، به سرحد ولایت ثوقتای که پادشاه اولوس او است آمده و به اسم قورپلتای پیش او رفته، چنانچه من بعد شرح آن حکایت خواهد آمد.

و اوزده سه خاتون بزرگ داشته یکی جوگه خاتون از قوم قونقیرات؛ دیگر توباقانه خاتون هم از قنقیرات؛ دیگر... خاتون هم ۱۵ از قنقیرات نام پدرش اوگاخان؛ بعد از وفات پدر او را ستده. و قومایان داشته و از این خواتین هفت پسر آورده: سرتاقتای، قولی، قورمشی، قونگقیران، چورماقائی، قوتوقو، هولاکو.

و احوال/ این پسران هفت گانه و فرزندان و نبیرگان که ایشان ۲۰ را بوده‌اند بدین موجب است که يك [يك] مشروح و مفصل می‌شود.

پسر اول اُوزده: سَر تاقَتائی

این پسر از جُوگه خاتون که از قوم قُنقِرَات بود در وجود آمده، و او را چهار خاتون بزرگ و چند قوماً بوده اند، و او را از خاتونی هُوجان نام که خواهر قوتئی خاتون که خاتون هُولاگوخان بود يك پسر در وجود آمده او را قونپچی نام نهاده، و این قونپچی مدتی مدید حاکم اولوس اُوزده بوده با اَرغون خان؛ و بعد از آن با پادشاه اسلام غازان خان خَلد الله سُلطانَه دوست و هواخواه [بود] و همواره ایلچیان به اظهار مودت و اخلاص می فرستاد؛ و عظیم فربه و تناور بوده، و روز بروز فربه و تناورتر می شد تا به جایی رسید که کز پکتانان در شب و روز او را نگاه می داشتند تا نخسبد که نبادا که پیه از گلوی او بیرون آید و هلاک شود؛ و از غایت ضخامت هیچ اسپه او را بر نمی تافته، و به گردون کُوچ می کرده؛ و عاقبة الامر ناگاه در خواب رفته و پیه از گلوی او بیرون آمد و نماند.

۱۵ قونپچی چهار خاتون بزرگ داشته: اول تُو قولقان از قوم قُنقِرَات؛ دوم تُو قولون از قوم مَرگیت؛ سوم چنگتوم از قوم قُنقِرَات؛ چهارم بار قوچین از قوم جاجیرات از نسل امیری بزرگ که مہتر قوزچیان چغتای بوده. و قونپچی چهار پسر داشته بایان، باچقیرتائی، چغان بوقا، ما قودائی، و شرح و تفصیل احوال این پسران چهارگانه ۲۰ قونپچی و شعب فرزندان و نبیرگان ایشان بدین موجب است که مفصل می شود.

پسر اول قونپچی: بایان

[از تُو قولقان خاتون از قوم قُنقِرَات در وجود آمده و بعد از

وفات پدر [از] مادران او گای خود سه خاتون ستده: اوّل بارقوچین، دوم چنگتوم، سوم نوقولون؛ و سه خاتون دیگر داشته: یکی ایلگان از قوم قنقرات دختر مویگا از نسل کلس ایلچی که اینجا آمده بود؛ دوم قوتولون از قوم اوغونان دختر بوقایان (؟) توگوتائی؛ سوم ۵ آلتاجو از قوم قنقرات دختر تودائی بهادر که با خاتون معظمه بلغان خاتون خویش بوده.

و این بایان چهار پسر دارد بدین تفصیل و ترتیب: شادی، از ایلگان دختر مویگا در وجود آمده؛ ساتی بوقا، از قوتولون خاتون آمده؛ تیگنه از آلتاجو خاتون آمده است؛ سالیچقوتائی نام، مادر او ۱۰ معلوم نیست.

و این زمان بایان به جای پدر خود قونچی نشسته، و بر قرار اولوس پدر او می داند و با پادشاه اسلام خلد الله ملکه دوستی می ورزد و هواخواهی می نماید و ایلچیان را متواتر می فرستد. و پیش از این گوئیک پسر تیموز بوقا دعوی کرد که در پیشتر پدر من ۱۵ اّوس را می دانست و میراث به من می رسد. و جمعیتی کرد و از قایدو و دوا لشکر ستد و ناگاه بر سر بایان آمد.

بایان هزیمت کرد و به حدود ولایتی رفت که توقتائی [که] قایم مقام باثو است آنجا نشسته و زمستان آنجا مقام کرده، بهار گاه به قورپلتائی پیش توقتئا آمده و از او مدد خواسته. چون ۲۰ توقتائی را با نوقائی جنگ بود و از جانب پادشاه اسلام غازان خان خلد الله سلطان مستشعر، تمهید عذر کرد و لشکر نداد، لیکن ایلچیان را پیش قایدو و دوا فرستاد تا گوئیک را نزد او فرستند و یرلیغ داد که اولوس را برقرار بایان بداند، و تا غایت بایان با گوئیک و لشکر قایدو و دوا هجده نوبت جنگ کرده، و از آن جمله ۲۵

۱۳۴۷
۱۳۴۸

شش نوبت به نفس خود در جنگ بوده؛ و هر چند تُوَقْتًا ایلچیان را پیش چاپار پسر قایدو و پیش دُوا می فرستد تا کُوَیْلُک را بفرستند. اجابت نمی نمایند و تمهید عذر می کنند و اندیشه ایشان آنکه ما کُوَیْلُک را مدد کنیم تا پادشاه آن اُلُوس شود و در منازعت با غازان خان با ما متفق باشد. و پارسال که شهر سنه اِثْنَتَیْنِ وَ سَبْعَ

۵

314/

مِائِه [بود] بایان به خدمت پادشاه اسلام غازان / خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ ایلچیان فرستاد، مقدم ایشان کِلِس از قوم قُنُقِرَات که در عهد قونیچی امیر بوده و تُوَقْتِمُور از قوم بیسوت، ایشان هر دو با دیگر نوکران در حدود بغداد در اواسط جمادی الاخر سال مذکور به بندگی پادشاه اسلام غازان خان خَلَدَ اللَّهُ مُلْکَهُ رسیدند و سَنُغْقُور و بَیْلُکْها آوردند و تقریر آنکه التماس می رود تا همواره ایلچیان را به بشارت روانه دارند و منتظر تا به هر طرف که اشارت رسد امرا برنشینند و کوچ دهند، و حال آنکه ما امسال به جنگ چاپار و دُوا برمی نشینیم و تُوَقْتًا با ما متحد و متفق و لشکری می فرستد و دو تُوْمَان فرستاد تا به لشکر قَاآن به دَرَسُو پیوندد، چه سرحد ولایت ایشان به ولایت قَاآن نزدیک است و پیش از این خود بهم متصل بود؛ در این چند سال قایدو به توهم آنکه یُمكن که ایشان به لشکر قَاآن پیوندند؛ پسر دوم خود باینچار نام و پسر دیگر شاه نام را و تُوَرَاتِیمُور پسر شیرکی پسر مُوَنگْگَه قَاآن و ملک تِمُور پسر اَرِیغ بُوکَا با لشکر به سرحد ولایت بایان فرستاده و آن حدود به ایشان سپرده تا میان لشکر قَاآن و لشکر بایان حایل باشند و نگذارند که بهم پیوندند

و کُوَیْلُک با لشکری از بایان برگشته اند و آنچه از طرف قایدو و دُوا به مدد او آمده بعضی از ولایات و اُلُوس بایان را به دست فروگرفته، و بایان بر قاعده اکثر اُلُوس اُورْدَه را می داند

۲۵

[و به سبب این مصافهای متواتر لشکر او درویش شده اند بعضی سوار و بعضی پیاده، اما برقرار. با خصم قوی حال می‌کوشد و از این] جانب استمداد به مال می‌نماید. پادشاه اسلام غازان خان خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ اِیْلَچِیان او را که به بغداد رسیده بودند از تبریز بازگردانید و جهت او و خواتین زر و جامه و بیلگه‌ها فرستاد. ۵

پسر دوم قونیچی: باحقیزتائی

از نُوقُولُون خاتون از قوم مَزْگیت در وجود آمده و او را خاتونی بوده گوگلُون نام از قوم کِرَایت، و از وی پسری آورده نام او پیراتائی.

۱۰ پسر سیم قونیچی: چغان بوقا

از چَنگَدُوم خاتون که ذکر [او] رفت در وجود آمده، و او را خاتونی بوده سُرْمِیش نام از قوم کِرَایت دختر قُوشْتِیمُور؛ و از وی پسری آورده نام او تِکِه.

پسر چهارم قونیچی: ما قودائی

از بَارْقُوچین خاتون از قوم جاجیرات در وجود آمده و او را ۱۵ هیچ فرزند نبوده. شعبه سَرْتَاقتائی پدر قونیچی اول پسر آورده تمام شد.

پسر دوم اُوزده: قُولی

این قُولی آن است که در وقتی که هُولاگوخان به ایران زمین می‌آمد فرمان شده بود تا از هر یک از جوانب شهزادگان شهزاده‌ای با لشکری جهت مدد به وی پیوندد. از اُلوس اُوزده او را با لشکری بفرستادند و از رام‌خوارزم به دهستان و مازندران بیرون آمد، و او را چند خاتون بزرگ بوده یکی نِنْدی‌کن نام او از قوم قُنقِرات، و دیگر قَدقان نام او... و یکی گوگتنی نام که اینجا آمده بود و در این ولایت نماند، و پنج پسر داشته بدین تفصیل و ترتیب: تومکان، تومان، مینگقان، آیاچی، مسلمان. و ذکر شعب این پسران پنج‌گانه و احوال ایشان بر این موجب است که شرح داده [می]شود. /

315/

پسر اول قُولی: تومکان

و این تومکان سه خاتون بزرگ داشته یکی بُولغان نام از قوم تاتار دختر سَقال‌نویان، دوم بُورالون خاتون از قوم... سوم اولجائی نام قومیایی بوده و سه پسر داشته است بدین ترتیب و تفصیل:

چاروق: او را خاتونی بوده نام او یاوقوریچاق، و از او دو پسر آورده: نُوقائی، ساتالمیش.
مبارک: از بُورالون خاتون مذکور در وجود آمده، و او را دو پسر بوده: ایل‌بوقا، تورا تیمور.
گوچوک: از قومیای مذکور اولجائی نام در وجود آمده.

پسر دوم [قُولی]: تُوْمَان

از نِنْدِی کَن خاتون در وجود آمده، و چند خاتون و قوما داشته
نام یك خاتون بزرگ او بُورالون، و او را هفت پسر بوده بدین
ترتیب:

- ۵ آق کُوپک [او را پسری بوده نام او بورالفی]، دانشمند،
قُوز تا قاجی، قُتلغ بوقا، قُتلغ تيمور، ایلتیمور، یایلاق.
این شش پسر دیگر فرزند نداشته اند. و نام مادر آق کُوپک
و دانشمند و قُوز تا قاجی و قُتلغ تيمور معلوم نیست، و قُتلغ بوقا از
بُورالون آمده و ایلتیمور از قوما آمده.

پسر سوم قُولی: مینگقان

از... خاتون در وجود آمده؛ و او را خواتین و قومایان بوده
باشد لیکن نامهای ایشان معلوم نشده؛ و سه پسر داشت بدین
ترتیب:

- ۱۵ خلیل، او را فرزند نبوده است؛ باشماق، یك پسر داشته نام
او حسن؛ اولقوتوق، فرزند نداشته است.

پسر چهارم قُولی: آیاچی

- اسامی خواتین او معلوم نشده، و یك پسر داشته نام غزان از
دختر قُتلغ بوقا پسر کُوز گوز در وجود آمده؛ و این آیاچی به کودکی
اینجا آمده، و در چاغ آباقاخان در خراسان پیش از غون خان بود،
و بعد از سیوز غامپشی و تربیت از راه دوستی و مصلحت او را با
۲۰

پسر بهم روانه گردانیدند.

پسر پنجم قُولی: مسلمان

از قَدّا قانْ خاتون در وجود آمده و خواتین بسیار داشته نام یکی
اُوزده تیگین از قوم نایمان، و او را چهار پسر بوده بدین تفصیل:
جاووتو؛ یایلاق؛ خواجه؛ الیاس، از اُوزده تیگین زاده. ۵
[شعبه قُولی دوم پسر آورده تمام شد.]

پسر سوم اُوزده: قُورومشی

316/

این قُورومشی پسر ندارد و خواتین او معلوم نیستند. /

پسر چهارم آورده: قونگ قیران

بعد از اُوزده اُلوس او دانسته و پسر نداشته است.

پسر پنجم اُوزده: چوزماقائی

۱۰

او نیز فرزند ندارد و خواتین او معلوم نشده است.

پسر ششم آورده: قوتوقوی

او را نیز فرزند معلوم نیست که بوده یا نبوده است.

پسر هفتم آورده: هُولاگو

او را دو خاتون بزرگ بوده اند یکی را نام سُولوقان خاتون از قوم... و نام دیگری تُوْر بازجین خاتون از قوم قِپچاقان؛ و از ایشان دو پسر داشته: یکی تِیمُوز بوقا، و دیگر اُولقوتو نام.

۵ پسر اول هُولاگو: تِیمُوز بوقا

او را چهار خاتون بزرگ بوده اند اول گُوجین دختر پِپسو نویان از قوم قُنقِرات؛ دوم اَرغون تیگین از قوم اُوغونان دختر قُورِ قُوجقار؛ سوم قُوتُوجین از قوم... چهارم بایالون از قوم قُنقِرات خواهر [قُوتُوی] خاتون خاتون هُولاگو خان؛ و بغیر از ایشان قُومايان داشته است و از این خواتین مذکور شش پسر داشته است ۱۰ بدین ترتیب:

گُویْلک: از گُوجین آمده. تُوْقا تِیمُور، از اَرغون تیگین آمده. جانگقوت، از قُوتُوجین زاده. بُوْقا تِیمُور، مادرش بایالون بوده. ساسی، هم از قُوتُوجین آمده. اُوشانان، او نیز از گُوجین آمده.

۱۵ پسر دوم هُولاگو: اَلقُوتو

از تُوْر بازجین خاتون مذکور آمده و چهار پسر داشته است بدین تفصیل و ترتیب:

اُوچ قُور تُوْقا، بیش قُور تُوْقا، بُوْقا تِیمُور، دِرک. شعبه اُورده پسر جوچی خان تمام شد بِعَوْنِ اللّهِ تَعَالٰی.

پسر دوم جوچی خان: باتو

باتو از اوکی فوجین خاتون در وجود آمده دختر آلچی نویان از قوم قنقرات؛ و او را صایین خان می گفته اند و عظیم معتبر و ممکن بوده، و به جای جوچی خان اولوس و لشکر را می دانسته و عمری تمام یافته؛ و چون پسران چهارگانه / چینگگیز خان نماندند آقای 317/ جمله نوادگان او بود و در میان ایشان عظیم با حرمت و حشمت. و در قورپلتایها هیچ آفریده از سخن او تجاوز ننموده، بلکه تمامت شهزادگان مطیع و منقاد [او] بوده اند.

و چون اوگتای قاآن به پادشاهی بنشست، جهت آنکه پیشتر حکم ۱۰ یرلیغ چینگگیز خان شده بود که جوچی با لشکر برود و تمامت ولایات شمالی را از ابپیرسیبر و پولار و دشت قپچاق و باشقرد و روس و چرکس تا دربندخزر که مغولان آن را تیمورقهلقه می گویند بستانند و در حوزه تصرف آورد؛ و [او] از آن تقاعد نموده بر همان یوسون باتو را فرمود و برادرزاده خود مونگکه قاآن و ۱۵ برادرش بوجک و پسر خویش گئیوک خان را با امرای بزرگ از آن جمله سویدائی بهادر در مقدمه لشکر از قوم اوریا ننگقت که با جبهه نویان بدین ملک آمده بود با لشکری بهم نامزد فرمود تا با دیگر شهزادگان جمله پیش باتو جمع شدند و به فتح ممالک شمالی اشتغال نمودند؛ و در بیچین پیل که سال بوزینه باشد واقع در ۲۰ جمادی الاخر سنه ثلث و ثلاثین و ستمائه روان شدند و اکثر آن ولایات را مستخلص و مسخر گردانیدند.

و در بهار قولقنه پیل که سال موش است موافق شهر سنه سبع و ثلاثین و ستمائه گئیوک خان و مونگکه قاآن به حکم یرلیغ قاآن بازگشتند و با حضرت قاآن رفتند؛ و بعد از آن مدتی دیگر باتو ۲۵ و برادران و امرا و لشکر فتح آن بلاد می کردند و اوروغ او هنوز

می‌کنند.

و باتو خواتین بزرگ و قومایان بسیار داشته، و او را چهار پسر بوده‌اند بدین تفصیل و ترتیب: سَرْتاق، تُوُقْقا، اِبُوگان، اُولاقچی.

و شعب فرزندان چهارگانه و احوال ایشان بر این نمط است ۵ که جدا جدا شرح داده می‌شود.

پسر اول باتو: سَرْتاق

و او از... خاتون در وجود آمده، و او را هیچ پسر نبوده است.

پسر دوم باتو: تُوُقْقا

و او را پنج پسر بوده بدین ترتیب و تفصیل: ۱۰ تازتو؛ مونگگه تیمور؛ تودامونگگه؛ توقتوبقا؛ اوگاچی.

پسر اول تُوُقْقا: تازتو

و او را خواتین و قومایان بوده‌اند و اسامی ایشان معلوم نشده، و او دو پسر داشته است:

تولابوقا، فرزند او معلوم نشده. گونچاک، پسری داشته نام او ۱۵ بوزبوقا.

پسر دوم تُوُقْقا: مونگگه تیمور

این مونگگه تیمور را خواتین و قومایان بوده‌اند نام سه خاتون بزرگتر معلوم شده اولجائی از قوم قُنقِرَات / ۳۱۸. سلطان خاتون از قوم اوشین، قوتوی خاتون از قوم... و ده پسر داشته بدین تفصیل ۲۰ و ترتیب:

الْقُوَى: از اولجائی خاتون در وجود آمده است. آباچی: معلوم نیست. توداگان: از سلطان خاتون آمده است. بوزلوك: از قوتویی خاتون آمده است. توقتائی: از اولجائی خاتون دختر کلمیش آغا برادرزاده مونگگه قاآن که خاتون سالجیدائی کوزگان بود در وجود آمده، و این زمان پادشاه اولوس جوچی او است و دو خاتون دارد نام یکی بولوغان و از آن دیگر توكوئچه از قوم قنقرات و او را سه پسر است: یانوش، إلباسار، توكلبوقا. هولاقائی: او را يك پسر است نام او اولوس بوقا. قودقان: پسری دارد نام او کونکس. سرائی بوقا: ... قَدآن ... طغریلچه: پسری دارد [نام او] اوزبگ.

۶۰۶-۶۰۷

پسر سیم توققان: تودامونگگه

۱۰

مادر او و از آن مونگگه تیمور گسوجو خاتون خواهر اولجائی خاتون و بوقا تیمور است از قوم اویرات بوده، و این تودامونگگه دو خاتون داشته است: آرپقاچی از قوم قنقرات، و توراقتلغ از قوم آلچی تاتار؛ و او را سه پسر بوده بدین تفصیل و ترتیب: ۱۵ [اوزمونگگه از آرپقاچی به وجود آمد؛ چیچگتو از توراقتلغ زاده؛ توبتائی، او را فرزند نبوده است.]

پسر چهارم توققان: توقتوبقا

نام خاتونان او معلوم نشده، و دو پسر داشته بدین ترتیب: ۲۰ بابوچ، توكلبوقا.

پسر پنجم تُوُقُقَان: اُوگاچی

و او را فرزند نبوده.

پسر سوم باتو: اِبُوگَان

و او را خواتین و قومایان بوده‌اند و هفت پسر داشته است
بدین تفصیل و ترتیب: بَارَاق، بُولَار، تُوَطُوج، دَقْدَقَا، احمد، ۵
سایر، دُونْگُور.

پسر چهارم باتو: اُولَاقچی

فرزند نداشته است و نام خواتین او معلوم نشده.

شعبه باتو دوم پسر جوچی خان تمام شد. / 319

۱۰ پسر سوم جوچی خان: بَزْگَه

او را هیچ فرزند نبوده و احوال و حکایات او در داستان
هَوْلَاگُوخان و اَبَاقاخان و دیگر داستانها بیاید، اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی.

پسر چهارم جوچی خان: بَزْگَچَار

او را خاتون و قومایان بوده‌اند و دو پسر داشته بدین ترتیب:

۱۵

پسر اول: گُوکُچُو؛

این گُوکُچُو چهار پسر داشته: اِیجیلْ تِیمُور، بِلِیقچی، دُوَقْدائی،
تُوُقْتِیمُور.

پسر دوم: ییسوبوقا؛
این ییسوبوقا را یک پسر بوده نام: سرائی بوقا.
شعبه بزرگچار که چهارم پسر جوچی خان بود تمام شد.

پسر پنجم جوچی خان: شیبان

۵ او را خواتین و قومایان بسیار بوده اند و دوازده پسر داشته
است بدین تفصیل:

تائینال، بهادر، قاداتاق، بالاقان، چریک، مزگان، قورتقا،
ایاچی، سائلقان، بایانچار، قونچی، مانچار.

و تفصیل شعب فرزندان این پسران دوازده گانه و نبیرگان
ایشان بدین نمط است:

پسر اول شیبان: تائینال

و او سه پسر داشته است بدین ترتیب و تفصیل: ایلاق تیمور،
بیگ تیمور، اسپن بوقا.

پسر دوم شیبان: بهادر

۱۵ و او دو پسر داشته است بدین ترتیب:

پسر اول بهادر: قتلغ بوقا، معلوم نیست فرزندان او؛ پسر دوم

بهادر: جوچی [بوقا] و او را چهار پسر بوده است بدین تفصیل: / 320

باداقول، بیگ تیمور، بایانچار، ییسوبوقا.

پسر سوم شیبان: قاداتاق

۲۰ او را یک پسر بوده نام او تولابوقا؛ و این تولابوقا دو پسر

داشته مهتر منگقوتائی و کهتر تومسان تیمور؛ و تومسان تیمور را

پسری بوده نام او چکان.

پسر چهارم شیبان: بالاقان

و او را سه پسر بوده است بدین ترتیب و تفصیل:
 ثوری، تُوگان، تُوقدائی؛ و این تُوقدای را مرتد تُوقتائی و
 نمه توقدای گویند و قِشلاق او نزدیک آب ترک است به جانب دربند؛
 و مدتی است تا بر سر لشکر قراول می باشد و او را سه پسراند
 بدین تفصیل و ترتیب:

۵

باقیزچه، گونچک، جاوقان.

پسر پنجم شیبآن: چریک

و این چریک را یک پسر بوده نام او تُوقتیمور.

پسر ششم شیبآن: مِزگان

و او را دو پسر بوده بدین ترتیب: بوقا تیمور، ایل بوقا.

۱۰

پسر هفتم شیبآن: قور تقا

این قور تقا یک پسر داشته است کیناس نام.

پسر هشتم شیبآن: آیاچی

و این آیاچی را یک پسر بوده و او را اوچقور توتا نام.

۱۵

پسر نهم شیبآن: سایلقان

او را یک پسر بوده قتلغ تیمور نام، و این قتلغ تیمور هفت پسر

داشته است بدین تفصیل و ترتیب:

بورالتائی، بیگ تیمور، بورالغی، اوتمان، سایناق، پیسوبوقا،

تیمورتائی. / 321

۲۰

پسر دهم شیبآن: بایانچار

او را یک پسر بوده است ابوگان مِزگان نام و این ابوگان

مِزگان یک پسر داشته طوغانچار نام.

پسر یازدهم شیبآن: ماچار

او را یک پسر است توجی نام.

۲۵

پسر دوازدهم [شیبآن]: قونچی

و او را هیچ فرزند نیست.
شعبه شیبان پنجم پسر جوچی تمام شد بِحَسَنِ تَوْفِيقَه.

پسر ششم جوچی خان: تَانْگُقُوت

او را دو پسر بوده بدین ترتیب:

۵ سُوِگَتائی، تُوُقُوز.

و شعب فرزندان این دو پسر مذکور بدین موجب است که
مفصل می شود:

پسر اول تَانْگُقُوت: سُوِگَتائی؛ و او را دو پسر بوده اند: مَاجار،
او را پسری بوده است نام او کُوزک.

۱۰ کِیچَک قُونِیچِ، او را چهار پسر بوده اند بدین ترتیب:

بُوراجار، کُوچَتیمُور، اِشتان، دُورَاتُو.

پسر دوم تَانْگُقُوت: تُوُقُوز؛ او را سه پسر بوده بدین تفصیل:
قَالُومَتائی، آرسلان، بُورالفی.

این است شعبه تَانْگُقُوت ششم پسر جوچی خان و تمام شد، و
۱۵ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ.

پسر هفتم جوچی خان: بُوَوَال

پسر اول بُوَوَال: تاتار؛ و او را پسری بوده نوقائی؛ و این
نوقای سه پسر داشته است بدین تفصیل و ترتیب: جُوگَه، مُوگَه،

تُورئی. /

۲۰ پسر دوم بُوَوَال: مِیْنْگَقُدُور؛ او را نه پسر بوده اند بدین
تفصیل و ترتیب:

- توتار، و او را پسری است نام او: یردی بوقا.
 یگدوز، دو پسر دارد: توداگان و توقلوبائی.
 ابوگان دو پسر دارد: توقوچ و احمد.
 اوزبگ: فرزند ندارد.
 ساسیق: او را یک پسر بوده است: یاسار.
 اوزوس: فرزند ندارد.
 اوزبگ قوزتقا: فرزند ندارد.
 توقلوچه: معلوم نیست.
 ایلباسمیش: فرزند ندارد.
 شعبه بووال [هفتم] پسر جوچی خان تمام شد بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى. ۱۰

پسر هشتم جوچی خان: چیلأوقون

او را فرزند نبوده است.

پسر نهم جوچی خان: شینگفور

- او را سه پسر بوده اند و اسامی ایشان و شعب فرزندان و
 نوادگان شان بدین موجب است که مفصل می گردد: ۱۵
 پسر اول، ییسوبوقا، و او را پنج پسر بوده اند بدین ترتیب:
 بورالغی، گویلک، توداگان، تودجی، آختچی.
 پسر دوم، شیرامون، سه پسر داشته است بدین ترتیب:
 خوارزمی، مادرش بوزاوجین از تاتار؛ چاقوتو، مادرش
 قوتلقان از سلدوس؛ بیرام، مادرش قلداق، و قمه بود. ۲۰
 پسر سوم، ماجار؛ او را سه پسر بوده اند بدین ترتیب:

اُوروساق، بایان، بایقو.
شعبه شینگقور نهم پسر جوچی خان تمام شد، بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالٰی.

پسر دهم جوچی خان: چیمبائی

او را خواتین و قومایان بسیار بوده اند و دو پسر داشته هِنْدُو
۵ و توداؤور و شعب فرزندان ایشان بدین موجب است:

پسر اول چیمبائی، هِنْدُو. این هِنْدُو يك پسر داشته یاگو نام؛
و این یاگو را سه پسر بوده است بدین تفصیل و ترتیب:

323/

جَلايِرْتائی، کوندالان سَنقوتائی، طاقاچو. /

و این یاگو بعد از وفات چیمبائی مدت دو سال تمام پادشاهی
۱۰ کرد، و بعد از آن توقتائی او را به یاسا رسانید.

پسر دوم چیمبائی، توداؤور، و او را دو پسر بوده اند بدین
ترتیب:

ماجار، و او را سه پسر بوده اند بدین تفصیل و ترتیب:

ملك، خواجه [تیمور]، و قوزتقاچو.

۱۵ تارپیچی؛ او را فرزند نبوده است.

شعب چیمبائی دهم پسر جوچی خان تمام شد، بِمَنِّهِ وَ لُطْفِهِ.

پسر یازدهم جوچی خان: محمد

و او را بوره نیز گفته اند و هیچ فرزند نداشته است.

پسر دوازدهم جوچی خان: اودور

او را يك پسر بوده قراچار نام، و این قراچار پنج پسر داشته بدین تفصیل و ترتیب که مفصل می‌گردد:

پسر اول قراچار: قورثقا؛ مادرش ایلتوتیمیش نام بوده از قوم توگلاس یعنی تولاس، و این قورثقا را يك پسر بوده نام او ۵
ساسی.

پسر دوم قراچار: توجی؛ این توجی يك پسر داشته: آنانده نام.

[پسر] سوم قراچار: آپیشقا؛ او را فرزند نبوده است.

[پسر] چهارم قراچار: ایمگن؛ او را نیز فرزند نبوده است.

پسر پنجم قراچار: توكل؛ او را فرزند نبوده است. ۱۰

شعبه اودور، دوازدهم پسر جوچی خان تمام شد.

پسر سیزدهم جوچی خان: توقاتیمور

و این توقاتیمور را چهار پسر بوده‌اند و اسامی ایشان و شعب فرزندانشان بر این نمط است که به ترتیب مفصل می‌گردد:

پسر اول بایتیمور: او را سه پسر بوده‌اند: ۱۵

توقانچار، پیلچچی، گوکاچو. هیچ‌کدام از اینها فرزند نداشته‌اند.

پسر دوم: بایان؛ و او را این دو پسر بوده‌اند: غزان، دانشمند.

پسر سوم: اورنگک؛ او را چهار پسر بوده‌اند:

آچیق؛ او را پسر است نام او بختیار؛ آرپقلی؛ او را سه ۲۰

پسر است: عادل، سقرچی، انبارچی.

قراقیر: سه پسر داشته: نیگبائی، گریچه، شباقوچی.

سارپچه: او را يك پسر بوده نام او گنچك.

پسر چهارم: کِدَتِیْمُور؛ او را دو پسر بوده: قَرَاخواجه، اَبائی،
فرزند نداشته اند. [شعب تُوَقَاتِیْمُور سیزدهم پسر جوچی خان تمام
شد. بِمَنِّهِ وَ لُطْفِهِ]

پسر چهاردهم جوچی خان: شِیْنِگْگُوم
۵ این شِیْنِگْگُوم را فرزند نبوده است.

پسران جوچی خان آنچه ارباب اعتبار نقل کرده اند این چهارده
پسراند که اسامی ایشان و از آن فرزندان و نبیرگان ایشان مشروح
و مفصل نوشته شد؛ و جدول شعب ایشان بر این هیأتست که اثبات
می یابد. والسلام. /

قسم دوم از داستان جُوچی خان

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورتِ تخت و
خواتین و شهزادگان و امرای در حال جلوس او و ذکر
یائلاق و قشلاق او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که او

۵

را میسر شده و مقدار زمان دولت او

چینگگیزخان تمامت ولایات و اولوس که در حدود اِردپش و
کوههای آلتای بود و یائلاقها و قشلاقهای آن نواحی به جُوچی خان
توسامیشی فرموده بود و یزلیغ نافذ گردانیده؛ که ولایت دشت
قپچاق و ممالکی که در آن جوانب است مستخلص گردانیده در
تصرف او بود و یورت او در حدود اِردپش بود؛ و مقتر سریر
مملکتش آنجا.

۱۰

حکایت احوال جُوچی خان بر سبیل اجمال

چون جُوچی خان پیشتر از پدر وفات کرده است حکایاتی که
علی حده به وی مخصوص باشند به طریق استقلال ایراد نمی توان
کرد؛ بدان سبب مجملی از احوال او که مشروح آن در داستان
چینگگیزخان یاد کرده شد در قلم می آید و شرح حال رنجوری و
وفات او تقریر می رود.

۱۵

و آن چنان است که جُوچی خان به حکم چینگگیزخان همواره به

لشکرها برمی‌نشسته / و بسیاری از بلاد و ولایات را مستخلص 329/
و مسخر گردانیده، و به وقتی که چینگگیزخان عازم ولایات
تازیك گشته، به خطه اُترار رسیده او را جهت فتح اُترار نامزد
فرموده آنجا بگذاشت؛ و جوجی چنانچه در داستان چینگگیزخان
گفته شد اُترار بستد و قلعه آن را مستخلص و خراب گردانیده ۵
مراجعت نمود، و ولایتی که بر ممر او افتاد مسخر کرد تا به حدود
سمرقند به خدمت پدر رسید. باز از آنجا چینگگیزخان او را با
برادران چغتائی و اوگتائی به استخلاص خوارزم نامزد فرمود. چون
آنجا را محاصره کردند، به سبب ناموافقتی چغتائی استخلاص
۱۰ میسر نمی‌شد.

چینگگیزخان فرمود که در آن جنگ مقدم اوگتائی باشد. او
از راه کفایت میان برادران موافقت بادید کرد و باتفاق خوارزم
را بستند. چغتائی و اوگتائی به جانب پدر متوجه گشته در قلعه
طالقان به بندگی رسیدند. و جوجی هم از راه خوارزم به طرف
۱۵ اُردپش که اغزوقمهای او بود توجه نمود و به اُردوهای خویش
پیوست. و پیش از آن چینگگیزخان فرموده بود که جوجی به
استخلاص ولایات شمالی چون کِلار و باشغرد و اوروس و چزکس
و دشت قپچاق و دیگر ولایتهای آن حدود برنشیند و مسخر گرداند.
چون او از آن کار تقاعد نمود به خانه‌های خویش رفت. چینگگیزخان
۲۰ بغایت رنجیده فرمود که روی دل‌نادرده او را به یاسا رسانم. و
جوجی را عارضه‌ای طاری شد و بدان واسطه چون پدر از ولایات
[تازیك] بازگشته به اُردوها فرود آمد، نتوانست به خدمت آمدن.
چند خروار شکاری قوُوقو بفرستاد و تمهید عذر کرد. و بعد از آن
چند نوبت چینگگیزخان به استحضار او اشارت فرمود، و بواسطه
۲۵ رنجوری نیامد و عذر آورد.

و بعد از آن شخصی از قوم مَنگقُوت از حدود یورتهای جوچی می آمد، و جوچی کوچ کرده از یورتی به یورتی می رفته، همچنان بیمار به کوهی رسیده که شکارگاه او بود. چون به خویشتن ضعفی داشت امرای شکار را فرستاده تا شکار کنند. آن شخص چون آن جمع را دیده که شکار می کردند پنداشت که جوچی است. چون به ۵ بندگی چینگگیز خان رسید و از او حال رنج جوچی پرسید. تقریر کرد که از رنجوری خبر ندارم اما به فلان کوه به شکار مشغول بود. از آن سخن نایره غضب چینگگیز خان در اشتعال آمده، و تصور کرده که همانا یاغی شده که به سخن پدر التفات نمی کند؛ و گفته است که جوچی دیوانه گشته است تا چنین حرکات می کند. و فرمود ۱۰ تا لشکرها به جانب او برنشینند و در مقدمه چفتائی و اُوگتائی روانه شوند؛ و خویشتن بر عقب برنشینند.

در اثنای آن حال خبر واقعه جوچی برسید در سال... و چینگگیز خان از آن معنی عظیم غمگین و دلتنگ شد؛ و تفحص کرده سخن آن شخص مَنگقُوتی دروغ بیرون آمد و محقق شد که جوچی در آن وقت بیمار بوده ۱۵ و به شکارگاه نه. آن شخص را طلب داشت تا به یاسا رساند. او را نیافتند و معتبران امرا و ایلچیان که از اولوس جوچی به هر وقت آمدند تقریر کردند که وفات او در میانه سی و چهل بوده. و این سخن به قیاس نزدیک است. و بعضی می گویند که او در بیست سالگی نماند؛ و آن سهو محض است و بعد از وفات او و از آن ۲۰ چینگگیز خان چون اُوگتائی قاآن بر تخت نشست، به موجبی که پیش از آن یزلیغ چینگگیز خان نافذ گشته بود در باب جوچی خان فتح ولایات شمالی را به اوروغ او توسل امپشی کرده بود، و ایشان به مدد دیگر شهزادگان بدان مشغول شدند.

حکایت جلوس باتو به قایم مقامی پدر و ذکر احوال او در مدت پادشاهی

چون جُوچی وفات یافت، پسر دوم او باتو قایم مقام پدر در
 330/ اُلوس خویش بر تختِ خانی نشست. برادرانش مطیع و منقاد / او
 ۵ شدند. و در عهد اُوگیتائی قآن، چنانچه در داستان او مشروح گفته
 شد، او را با برادران و دیگر شهزادگان بر وفق فرمان پیشتر به
 فتح ولایات شمالی موسوم گردانید، و جمله پیش او جمع گشته
 باتفاق برنشستند، و چنانچه شرح داده آمد اکثر آن ممالک را
 مستخلص گردانیدند. و بعد از مراجعت شهزادگان مُنگگه قآن و
 ۱۰ گئیوک خان او با برادران به موجبی که در ذیل شعبه او ذکر رفت
 به استخلاص بقایای آن ولایات مشغول شد.

و در اوایل سنه تسع و ثلثین و ستمائه که اُوگیتائی قآن وفات
 یافت، باتو را بواسطه کبر سن عارضه استرخا طاری شده بود، و
 چون او را به قورپلتائی طلب داشتند به آن علت تقاعد نمود؛ و
 ۱۵ جهت غیبت او که آقای همگنان بود قرب سه سال کار قآنی معین
 نگشت. و بزرگتر خواتین اُوگیتائی قآن تُوراگنه خاتون حکم می کرد
 و در آن مدت خللها به اطراف و اوساط ممالک راه یافت. و قآن
 پسرزاده خود شیرامون را ولی العهد گردانیده بود. تُوراگنه خاتون
 و بعضی امرا رضا ندادند و گفتند گئیوک خان مهتر است و به جهت
 ۲۰ اجلاس او باز باتو را طلب داشتند. هرچند از ایشان رنجیده بود
 و از سوابق قضایای وحشت لشکر متوهم در حرکت آمد و بآهستگی
 می رفت؛ ^{۵۷۱۹۵. ۵۷۲۰. ۵۷۲۱}

ایشان پیش از وصول او و حضور آقا و اینی به استبداد
 خویش قآنی بر گئیوک خان مقرر کردند؛ و گئیوک خان چون به مرضی

مُزمن مبتلا بود، به بهانه آنکه آب و هوای یُوزتِ قدیم که پدرم داده مرا سازگارتر است، با لشکر تمام متوجه حدود ایمیپل قوچین گشت. و باتو چون نزدیک آنجا رسیده بود پاره‌ای مَتوَهَم شد. و سُوَرَقَقْتَنی [بیکي] خاتون بزرگتر تُولوئی خان بنا بر قاعده دوستی که از عهد چینگگیز خان باز میان جُوچی خان و تُولوئی خان و اُروغ ۵ جانبین مَمهد و مَوگد بود به خفیه پیغام فرستاد که آمدن گُیوک خان بدان حوالی از خدیعتی خالی نباشد. بدان سبب توهم باتو زیادت شد و از سر حزم و احتیاط منتظر وصول گُیوک خان می بود.

او خود چون به حدود سمرقند رسید به موضعی که از آنجا تا پیش بالیغ يك هفته راه است به مرضی که داشت وفات یافت در ۱۰ سنه اَرَبَعین و سَتِّمِائِه؛ و باز مدتی تخت از پادشاه خالی ماند. و دیگر باره توراگنه خاتون حکم می کرد. سُوَرَقَقْتَنی بیکي چون آوازه بیماری باتو منتشر شده بود پسر خویش مُونگگه قَاآن را به اسم عیادت پیش او فرستاد.

باتو به وصول او خوشدل شد. چون آثار فَر و فرهنگ در وی ۱۵ مشاهده کرد و از فرزندان اُوگتائی قَاآن رنجیده بود فرمود که مُونگگه قَاآن پسر بزرگتر تُولوئی است که او پسر کهنتر چینگگیز خان بود و یُوزتِ اصلی و خانه حق او [می دانست]، و این پسر بنفس خویش بغایت عاقل و هنرمند است و مستعد پادشاهی؛ با وجود او چگونه دیگری قَاآن بشود، بتخصیص چون فرزندان اُوگتائی ۲۰ قَاآن خلاف سخن پدر کرده، شیرامون را تمکین ندادند؛ و از یاسا و یوسون قدیم تجاوز نموده، بی کِنگَاج آقا و اپنی دختر کوچکتر چینگگیز خان را که از همه فرزندان او را دوست تر داشتی و لقب شوهر او چاؤر ساچان کرده بود بی گناه کشتند؛ و بدین اسباب قَاآنی به ایشان نمی رسد، و خویشتن مُونگگه قَاآن را به قَاآنی برداشت و

تمامت برادران و خویشان و امرای خود را مطیع و متابع او گردانید؛ و برادر خویش بزگه و پسر خود سرتاق را که ولی‌العهد بود با سه تومن لشکر در مصاحبت او بفرستاد تا او را در موضع اُونَن کَلُورَان که یورت اصلی چپنگگیزخان بود بر سریر قآنی و مسند جهانبنانی نشاندند؛ و مکاید فرزندان اُوگیتائی قآن را که ۵ غدر اندیشیده بودند تدارک و تلافی کردند.

علی‌الجمله سبب آوردن قآنی با خاندان تولویخان و تقریر حق در نصاب خویش کفایت و کیاست سوزققتنی بیکی بود و مدد و معاونت بائو بواسطه دوستی با ایشان. و بعد از آن تا آخر عمر او و بعد از وفاتش در زمان سرتاق و اولاغچی و بیشتر زمان بزگه ۱۰ میان اُورُوغ تولویخان و بائو طریقه اتحاد و دوستی مسلوك بود؛ و هم در حیات بائو بود که مونگگه قآن / برادر سوم خود هولاگو 331/ خان را با لشکری جزار نامزد ممالك ایران زمین گردانید، و از جانب هر شاهزاده از لشکرها ده دو معین کرده تا با هولاگوخان بروند و ممد و معاون او شوند. ۱۵

اُورده پسر مهتر خویش قُولی را با يك تومن لشکر از راه خوارزم و دهستان روانه داشت؛ و بائو بالاقان پسر شیبان و توتار پسر مینگقدّر بن بُوآل که هشتم پسر جُوجی است از راه دربند قینچاق بفرستادند تا بیامدند و مدد لشکر هولاگوخان شده کوچ دادند. و ۲۰ بائو در سنه خَمْسین وَ سِتْمِائَه به کنار آب اتیل به موضع سرائی وفات یافت؛ و [مدّت عمرش چهل و هشت سال بوده، و مونگگه قآن مورد پسرش سرتاق را به اعزاز تلقی کرد و تخت و مملکت بر وی مقرر فرمود و اجازت انصراف داد. در راه او نیز نماند. مونگگه قآن ایلچیان فرستاد] و استمالت و استعطاف خواتین و پسران و ۲۵ برادران او کرد؛ و اولاغچی پسرزاده بائو را بر تخت نشاند و

جمله را به انواع شیورغامیشی و دلخوشی مخصوص گردانید.
اولاغچی نیز به اندک زمانی وفات یافت و تخت و ملک را به دیگران
بگذاشت.

حکایت جلوس پرکائی به پادشاهی اولوس جوجی خان و احوال او

چون بائو درگذشت و پسرانش سزتااق و اولاغچی که به قایم
مقامی او منصوب شده بودند [متعاقب نمودند، و برادر کهرش
۵ [پرکائی] بر جای او بنشست در تارین سنه اثنین و خمسین و
ستیمائه، حکم او در اولوس خویش نافذ گشت و بر قاعده با اوروغ
تولوی خان طریقه اخلاص و انقیاد و مودت و اتحاد مسلوک می داشت.
و در سنه اربع و خمسین و ستیمائه بالاقان که در این ملک بود با
هولاگو خان غدر و مکر اندیشید و سحر کرد. ایغاق بیرون آمد. آن
۱۰ سخن پرسیدند. او نیز معترف شد.

هولاگو خان بنا بر آنکه تا رنجش متولد نگردد او را در صحبت
امیر سونجاق پیش پرکائی فرستاد. چون آنجا رسیدند و گناه بر
وی مقرر و محقق گشت، پرکائی او را با پیش هولاگو خان فرستاد
که مجرم است آن را تو دانی. هولاگو خان او را به یاسا رسانید.
۱۵ و در آن نزدیکی توتار و قولی نیز وفات یافتند. تهمت نهادند که
ایشان را به قصد دارو دادند. بدان واسطه دل ماندگی در میان
آمد؛ و پرکائی با هولاگو خان یاغی شد، و چنانچه در تاریخ هولاگو
خان بیاید در شوال سنه ستین و ستیمائه مصاف دادند؛ و لشکرها
که با قولی و توتار بدین ملک آمده بودند بیشتر بگریختند. بعضی
۲۰ به راه خراسان برون رفتند و کوههای غزنه و بینی گاو تا مولتان

و لَهَاوُورَ که سرحدِ هندوستان است فرو گرفتند؛ و بزرگتر امرا که مقدم ایشان بودند نِگودَر بود و اَتَکُوچَنَه و... از امرای هولاکو خان بر عقب ایشان می‌رفتند؛ و بعضی دیگر از راه دربند به‌خانه های خویش پیوستند.

- و آن فتنه میان بَرکائی و هولاکو خان مدّة العمر باقی ماند. و ۵ لشکرکش بَرکائی نُوَقائی بود پسر چاروق بن تومکان بن قولی شهزاده‌ای بغایت مبارز و بهادر.
- چون هولاکو خان در شهر سنه ثَلَاث و سِتِّین و سِتِّمِائِه به قِشْلَاق چغاتو وفات یافت و پسرش آباقاخان به‌جای او بر تخت بنشست و عداوت میان بَرکَه و او همچنان قایم؛ و در تاریخ سنه خَمْس و ۱۰ سِتِّین و سِتِّمِائِه بَرکَه در حدود شیروان از جنگ آباقاخان برگشت و از دربند گذشته نزدیک آب تَرک نماند.

حکایت جلوس مُونگکه تیمور پسر ثوقان دوم پسر باتو به پادشاهی اُوس خویش

چون بزرگائی وفات یافت، مُونگکه تیمور مذکور را به جای او
بنشانند و او نیز مدتی با آباقاخان مخالفت ورزید و چند نوبت
مصاف دادند؛ و آباقاخان با ایشان دست بردها نمود. عاقبة الامر
ایشان از سر اضطرار در شهر سنه [و سِتین و سِتْمائِه] مصالحتی
کردند به موجبی که در داستان آباقاخان مشروح بیاید؛ و از آن
وقت ترك منازعت گفتند تا عهد آرغون خان / که در رمضان سنه 321
سَبْعَ وَ ثَمَانینَ وَ سِتْمائِه باز لشکری گران از ایشان بیامد مقدم
ایشان تَمَاتُوقَتائی و بوقا و آرغون خان؛ از قشلاق آرآن و موغان
روی به یایلاق آورده بود. چون خبر وصول ایشان شنید مراجعت
نمود و در مقدمه امرای بزرگ طغاچار و قونچقبال را با لشکری
روانه گردانید مصاف دادند؛ و از مقدمان لشکر ایشان بولورتای
را با بسیاری از لشکریان بکشتند و یاغیان منهزم بازگشتند؛ و
۱۵ از آن وقت تا این زمان که عهد مبارک پادشاه اسلام خَلْدَاللهُ سُلْطَانَه
است دیگر گرد منازعت نگردیدند؛ و از سر عجز موافقت را بر
مخالفت اختیار کردند؛ و ظاهراً دعوی دوستی و یگانگی می کنند و
ایلیچیان را به اعلام احوال با تحف و هدایا به بندگی پادشاه اسلام
می فرستند.

حکایت جلوس تودامنگکه [برادر مونگکاتیمور] و ازعاج
 ابناء مونگکاتیمور و تازتو او را و پادشاهی ایشان به
 مشارکت و گریختن توقتاً از ایشان و گرفتن او به مدد
 نوقائی ایشان را به حیلست کشتن.

- ۵ چون مونگکاتیمور بعد از آن که شانزده سال پادشاهی کرد، در
 تاریخ سنه احدى و ثمانین و ستمائه وفات یافت؛ تودامونگکه پسر
 سوم توفوقان به همان تاریخ بنشست و مدتی پادشاه بود. بعد از
 آن پسران مونگکاتیمور الغو، طغرل و پسران تازتو که پسر
 مهین توفوقان بود تولا بوقا و گنجک تودامونگکه را به علت آنکه
 دیوانه است از پادشاهی معزول کردند و خویشتن به مشارکت پنج
 ۱۰ سال پادشاهی کردند. و توقتائی پسر مونگکاتیمور که مادرش
 اولجائی خاتون نبیره کلمپش آغا خاتون بود چون در وی اثر شجاعت
 و مردانگی دیدند با اتفاق قاصد او شدند. او بر آن حال وقوف
 یافت از ایشان بگریخت و پناه با پیش بلیقچی پسر برگاچار برد؛
 ۱۵ و نزد نوقائی که لشکرکش باتو و برگائی بود پیغام فرستاد که
 عمزادگان قصد خون من می کنند و تو آقائی! التجا بدو می آرم که
 آقا است تا مرا بردارد و دست تطاول خویشان از من کوتاه گرداند،
 تا جان دارم محکوم آقا باشم و از رضای او تجاوز نجویم.
 نوقائی چون واقف شد غیرت و حمیت در وی اثر کرد، و از
 ولایت اوروس و [اولاخ و] لهوت که خود فتح کرده بود و یوزت و
 ۲۰

- مقام ساخته اظهارِ تمارض کرده روان شد و از آب اوزی بگذشت؛
و به هر هزاره و امیری که می‌رسید ایشان را استمالت می‌داد و
می‌گفت: گاه پیری درمی‌آید تركِ عناد و جدل و فتنه گرفته‌ام، با
هیچ آفریده سرِ گفتار و اندیشه کارزار ندارم ولیکن مرا از
۵ صابن خان یزلیغ است که در اُلوس او اگر کسی بیراهی کند و
اُلوس را پریشان دارد، آن سخن را پرسیده دل‌های ایشان را با
یکدیگر موافقت دهم. هزاره‌ها و لشکریان چون آن نصایح
می‌شنیدند و از او اِشفاق در حق خود می‌دیدند تمامت متابِع و
مطاوِع او گشتند. و چون نزدیک اُوزدوی پسران مذکور رسید
۱۰ خود را بیمار ساخت. خون تازه می‌آشامید و به قی از گلو
برمی‌انداخت و طریق مدارا و موالاة می‌سپرد؛ و در خفیه پیغام
نزد تُوَقْتائی فرستاده بود که می‌باید که مستعد باشی و بعد از اعلام
با لشکری که دست دهد بیایی.
- ۱۵ مادر تُولابوقا چون آوازه کوتاه‌دستی و کم‌طَمعی تُوَقْتائی شنید،
و آنکه خون از گلو می‌انداخت ^{moderation} پسران را الزام کرد که هرچه
زودتر صحبت آن پیر ضعیف که ترك دنیا کرده و عزم سفر آخرت
جزم گردانیده دریابید، و اگر تقصیر و تهاون جایز دارید شیر
مادران بر شما حرام باشد.
- ۲۰ پسران بی‌حزم و احتیاط به سخنِ مادران به رسم عیادت پیش
تُوَقْتائی آمدند. او به طریق نصیحت با ایشان گفت: ای فرزندان،
پدران شما را خدمت کرده‌ام و قدیمآ و حدیثآ انواع حقوق ثابت
گردانیده. از این روی شما را بی‌غرض سخن من شنیدنی است تا مخالفت
شما را با موافقت حقیقی مبدل گردانم. صلاح شما در صلح است.
قورپلتائی سازید / تا شما را صلح دهم؛ و دم بدم خون فسرده از
۲۵ گلو برمی‌انداخت. و تُوَقْتائی را اعلام کرده بدان چرب‌سخنی پسران

را غافل می‌داشت تا ناگاه تُوَقْتائی با هزاره‌ای چند در رسید و آن
شهزادگان را بگرفت و برفور هلاك كرد. و تُوَقائی هم در زمان
بازگشت و از آب ایتیل گذشته روی به یُوَزَتِ مألوف خود نهاد.

حکایت جلوس تُوَقْتای به پادشاهی اُلوس خویش و وقوع
مخالفت میان او و نُوَقَتای و محاربت ایشان با یکدیگر و
و شکسته شدن نُوَقَتای و کشته گشتن او

تُوَقْتای بعد از آنکه به مدد و معاونت نُوَقَتای شهزادگان مذکور
۵ را بکشت و بر تخت جُوچی با استقلال متمکن شد، بکرات بر پی
نُوَقَتای ایلچیان فرستاد و او را به مواعید خوب مستظهر گردانیده
استدعا کرد. نُوَقَتای اجابت ننمود. و پدَر زن تُوَقْتا سَالجیدای
کُورگان از قوم قُنقرات که شوهر کَلَمیش آغاخاتون بود دختر
نوقای، قَباق نام را، جهت پسر خویش یایلاق نام که از خاتون
۱۰ مذکور آورده بود بخواست، نُوَقَتای اجابت کرد. چون زفاف تمام
شد؛ بعد از چند گاه قَباق خاتون مسلمان شد. یایلاق جهت آنکه
اُو یغور بودنمی ساخت؛ و میان ایشان به واسطه ملت و معتقد همواره
منازعت و قیل و قال بود، و ایشان قَباق را خوار می داشتند. او
پدر و مادر و برادران را اعلام کرد.

۱۵ نُوَقَتای بغایت برنجید و ایلچی پیش تُوَقْتای فرستاد و پیغام
داد که معلوم عالمیان است که چه مایه زحمت و مشقت کشیدم و
خود را به بیوفایی و بدعهدی منسوب کردم تا به حیلَت تخت صابین
خان ترا مستخلص گردانیدم؛ این زمان بر آن تخت سَالجیدای
قَرآچو حکم می کند. اگر فرزندان تُوَقْتای می خواهد که قاعده پدر
۲۰ فرزندی میان ما ممبرد باشد، سَالجیدای را به یُورَتِ خود باز فرستد

که بنزدیک خوارزم است. تُوَقْتائی اجابت نکرد. باز تُوَقْتائی ایلچیان فرستاد به استدعای سالجیدائی. تُوَقْتائی گفت: او مرا چون پدر است و مربّی و امیری پیر، او را چگونه به دست دشمن دهم؟! و نداد.

- تُوَقْتائی را خاتونی بوده بغایت عاقل و کافیه، چابئی نام، و به ۵ رسالت تُوَقْتائی او تردد کردی؛ و سه پسر داشت: مهتر جوگه و میانه نگه و کهتر تُوَرئی؛ ایشان هزاره‌ای چند از آن تُوَقْتائی را بفریفتند و با خود اپل کرده، از اِتپل بگذرانید [ند] و دست تهوّر و تهجم بر ولایت تُوَقْتائی دراز گردانیدند و حکم مطلق می‌کردند. تُوَقْتائی برنجید و هزاره‌ها را طلب داشت. تُوَقْتائی نیز اجابت ننمود و گفت: ۱۰ وقتی ایشان را فرستم که سالجیدائی و پسرش یایلاق و تما تُوَقْتا را پیش من فرستد.

- بدان سبب نایره فتنه و عداوت از جانبین در اشتعال آمد و تُوَقْتائی لشکرها را گرد کرد، و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه در کنار آب اوزی قریب سی تومن لشکر عرض داد. و چون آن زمستان ۱۵ تمامت آب اوزی یخ نگرفته بود نتوانست گذشت. و تُوَقْتائی از موضع خود حرکت نکرد، و تُوَقْتائی بهار بازگشت و به کنار آب تَن یایلاقمپشی کرد. و دیگر سال تُوَقْتائی از آب تَن با پسران و خواتین بگذشت و باز نیرنگ آغاز نهاد و می‌گفت: عزم قورپلتائی دارم تا با شما صفا کنم. و چون دانست که لشکر تُوَقْتائی متفرّق اند ۲۰ و با او عددی اندک، بتعجیل براند تا ناگاه بر سر او رود.

- تُوَقْتائی از وصول او خبر یافت و لشکر گرد کرد. در موضع بختیاری به کنار آب تَن بهم رسیدند و مصاف داد. تُوَقْتائی بشکست و منهزم با سرای انصراف نمود. [سه] امیر ماچی و سوتان و ۲۵ ساتفوی از تُوَقْتائی برگشته روی به تُوَقْتائی نهادند؛ و تُوَقْتائی

[تَمَاتُوقَتَا رَا] پسر بَلَفَه را که از مدّتی مدید باز حارس و حامی در بند بود طلب داشت و باز لشکری بزرگ برنشانند / و روی به 334/ جنگ نوقائی نهاد. نوقائی طاقت مقاومت نداشت، روی پرتافت و از آب اُوزی بگذشت و شهر قِرم را غارت کردند و برده بسیار ببرند. اهالی آنجا روی به درگاه نوقائی نهادند و التماس رد اسیران کردند. نوقائی فرمود که اسیران را رد کنند.

لشکریان به يك بار با نوقائی دل بد کردند و نزد تُوَقَتَائِ پیغام فرستادند که بنده و اپل ایلخانیم. اگر پادشاه ما را عفو کند ما نوقائی را گرفته بسپاریم. پسران نوقائی از آن پیغام آگاه گشتند و ۱۰ قصد هزاره‌ها کردند. امرای هزاره نزد تُگه دوم پسر نوقائی کس فرستادند که ما همه کِنَگَاچ جهت تو کرده بودیم. اگر پیش ما مبادرت نمایی پادشاهی به تو دهیم. تُگه پیش ایشان رفت. برفور او را حبس کردند. جُگه که برادرِ مهتر بود لشکر جمع کرد و با هزاره‌های بزرگ مصاف داد. هزاره‌ها بشکستند و امیر هزاری ۱۵ به دست وی افتاد. سر او را نزد دیگر هزاره‌ها فرستاد که تُگه را گرفته بودند. سیصد مرد موکل او بودند، با او یکی شده در شب بگریختند و پیش نوقائی و پسران رفتند.

توقتائی چون مخالفت ایشان و لشکر شنید با شصت تومان لشکر از آب اُوزی گذشته به کنار آب ترکو که یُورَتِ نوقائی بود فرود ۲۰ آمد؛ و از آن جانب نوقائی با سی تومان سوار در عرابه برسید و به کنار آب فرود آمد، و دیگر باره از راه تمارض در عرابه بخفت، و نزد تُوَقَتَائِ ایلچیان فرستاد و پیغام داد که بنده ندانست پادشاه بنفس خود به مبارکی می‌رسد؛ ملک و لشکر از آن بندگان ایلخان است و بنده مردی پیر ضعیف؛ همه عمر در خدمت پدران شما به سر برده؛ اگر ۲۵ خرده‌ای صادر شد گناه پسران بود؛ توقع به کرم پادشاه چنان است

که آن گناه را عفو فرماید. و در خفیه جُگَه را با لشکری بزرگ فرستاده بود تا از بالاتر آب ترکو بگذرد و بر تُوقئای و لشکر او زند. قَرَاوُلان تُوقئای جاسوسی را بگرفتند، و صورتِ حالِ تقریر کرد. تُوقئا چون از مکر او آگاه شد فرمود تا لشکرهای مستعد گشته برنشستند؛ و از جانبین لشکرها جنگ در پیوستند و نُوقئای ۵ و پسران را بشکستند، و خلقی انبوه در آن مصاف به قتل آمدند؛ [و پسران نُوقئای با سواری هزار روی به جانب کِلَاز و باشغُرد نهادند]؛ و نُوقئای با هُقه سوار می‌گریخت.

سواری اُوروس از لشکریان تُوقئای او را زخمی زد. نُوقئای گفت من نُوقئایم مرا پیش تُوقئا بر که خان است. او را عنان ۱۰ گرفته پیش تُوقئای می‌برد در راه جان بداد؛ و تُوقئای مظفر با سرای باتو که تختگاه ایشان است مراجعت نمود؛ و پسران نُوقئای تردّد بی‌فایده می‌کردند و چون از روزگار خود حاصلی نمی‌دیدند، تُگه و چَابئی مادرش و یایلاق مادر تُورئی با جُگه گفتند صلاح در آن است که ترکِ مخالفت و عناد کنیم و پیش تُوقئای رویم. جُگه از آن ۱۵ معنی بترسید و برادر و زن پدر را هلاک کرد، و خود با جمعی اتباع یاوگی و سرگردان می‌گردید و پناه با قلعه‌ای برده که راه آن چون صراط باریک و چون دل بخیلان تنگ است تا عاقبتش چگونه باشد!

و نُوقئای پیش از این با آباقاخان و آرغون‌خان مخالفت و ۲۰ اتحاد آغاز نهاده بود و در سال سنه... خاتون خود را [چَابئی] با پسرش تُورئی و امیری را نزد آباقاخان فرستاد و از او دو دختر خواست. و او دختر خود به تُورئی داد و مدتی آنجا بودند، و ایشان را به دل‌خوشی بازگردانیدند. و چون میان او و تُوقئای جنگ و ۲۵ فتنه قایم گشته، همواره ایلچیان معتبر را به خدمت پادشاه اسلام

- خَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ می فرستاد و التماس مدد می کرد و می خواست که از جمله متعلقان این حضرت باشد؛ و حقیقت آنکه فرصتی بغایت نیکو بود، اما پادشاه اسلام غازان خان خُلِدَ مُلْكُهُ از علو همت اجابت ننمود و بد فرصتی را التفات نکرد و فرمود که در این وقت غدر و خلاف قول از مروّت دور باشد و مکر و تمویه در عقل و شرع و یاساق مدموم و محظور؛ هرچند ما را با نُوقَائِ دوستی تمام است اما در میان مقاتل و منازعت ایشان نیاییم / چه بد فرصتی خصلتی 335/ نامحمود است خاصه پادشاهان بزرگ را. و تُوَقَّتَائِ چون خایف و مستشعر بود دفع آن معنی را ایلچیان به اظهارِ مودّت می فرستاد.
- ۱۰ پادشاه اسلام غازان خان خُلِدَ سُلْطَانَهُ ایلچیان جانبین را حاضر می گردانید و به مواجهه می فرمود که من به میان شما در نمی آیم و بد فرصتی نمی کنم؛ و اگر شما نیز با همدیگر بسازید پسندیده و نیکو باشد. و سبب آنکه توهم و تخیل ایشان منافع گردد بنفس مبارک به جانب آرآن به قِشلامیشی نمی رفت و قِشلاق در بغداد و ۱۵ دیار بکر می کرد تا خاطر ایشان مرقّه باشد؛ و تا غایت وقت هم با تُوَقَّتَائِ و هم با فرزندان نُوقَائِ دوستی و صفای اندرونی دارد و بکَرّات و مَرّات فرموده و می فرماید که هیچ کدام از آقا و اپنی با ایشان بادی نشوند و در مخاصمت مبادرت نجویند؛ ما هرگز آغاز منازعت نکنیم و بر آنچه مستلزم فتنه باشد ابتدای اقدام ننماییم.
- ۲۰ نایره مضرتی که به الوس رسید به ما راجع نباشد.
- گویا باری تعالی ذات پاک و نفس نورناک او را از خیر محض و لطف مطلق آفریده! پادشاهی است موصوف به مکارم اخلاق معروف به عدل و احسان. در اطراف آفاق شهنشاهی دین پرور دادگستر لشکر ساز رعیت نواز خجسته فال گزیده مقال. حق جلّ و ۲۵ علا او را سالهای فراوان و قرنهای بی پایان به اهل عالم ارزانی

داراد و از عمر و دولت و ملك و سلطنت برخوردارى دهد. بِحُرْمَةِ
النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ وَ آلِهِ الْأَخْيَارِ.

قسم سوم از داستان جُوچی خان

در سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات متفرّق و
مثله‌ها و بیله‌ها و حکمهای نیکو که کرده و فرموده از
آنچه در این دو قسم سابق داخل نگشته و متفرّق و نامرتّب
از هر کتاب و هر کس معلوم شده است. /